

طوطی و بقال

۱- بود بقتالی و وی را طوطی ای خوش نوایی، سبز، گویا طوطی ای

قلمرو زبانی:

وی را طوطی ای : وی طوطی ای داشت. / نوا : صدا، آهنگ. / گویا : سخن گو ( صفت فاعلی، بن مضارع «گو» + ا ) / طوطی ای: ردیف / را، گویا: قافیه

قلمرو فکری:

مرد بقالی طوطی سبز رنگ و خوش آواز و زیبایی داشت.

۲- در دکان بودی نگهبان دکان نکته گفتی با همه سوداگران

قلمرو زبانی:

بودی : می بود / نکته گفتی : شوخی می کرد. / سوداگران: مشتریان / دکان ، سوداگران: قافیه

قلمرو ادبی:

نکته گفتی: کنایه

قلمرو فکری:

طوطی نگهبان دکان بود و با همه ی مشتریان شوخی می کرد.

۳- در خطاب آدمی، ناطق بدی در نوای طوطیان حاذق بدی

قلمرو زبانی:

خطاب: سخن / ناطق: سخن گو / حاذق : ماهر.

قلمرو فکری:

هنگام سخن گفتن با انسان ها بسیار خوش سخن بود ، و در آواز خواندن بسیار مهارت داشت. ( بهتر از همه می خواند)

۴- جست از صدر دکان سویی گریخت شیشه های روغن گل را بریخت

قلمرو زبانی:

جست: پرید. ( بن مضارع : جه ) صدر : بالا

قلمرو فکری:

طوطی از بالای دکان پرواز کرد و در این هنگام شیشه های روغن گل را شکست و روغن ها را ریخت.

۵- از سوی خانه پیامد خواجه اش بر دکان نشست فراغ، خواجه وش

قلمرو زبانی:

خواجه اش : صاحب طوطی. / خواجه وش: کدخدا منش ( وش : پسوند شباهت است مانند « مهوش » یعنی مانند ماه. )

قلمرو فکری:

صاحب طوطی ( مرد بقال ) از خانه آمد به دکان آمد و در دکان بزرگانه ، با خیال آسوده (بی خبر) نشست

۶- دید پر روغن دکان و جامه چرب بر سرش زد، کشت طوطی گل ز ضرب

قلمرو زبانی:

جامه : لباس / کل: بی مو ، کچل. / ضرب: ضربه

قلمرو ادبی:

جناس: چرب، ضرب

قلمرو فکری:

ناگهان دید که دکان پر از روغن است و لباسش چرب شده است، از شدت عصبانیت بر سر طوطی زد و طوطی تمام موهای سرش ریخت.

۷- روزگی چندی سخن کوتاه کرد      مرد بقال از مذمت آه کرد

قلمرو ادبی:

سخن کوتاه کرد: کنایه از « سکوت کردن، حرف نزدن »

قلمرو فکری:

طوطی چند روز حرفی نزد مرد بقال بسیار پشیمان بود و آه می کشید (که چرا طوطی حرف نمی زند).

۸- ریش برمی کند و می گفت: « ای دریغ      کافتاب نعمتم شد زیر میخ

قلمرو زبانی:

ریش برکندن: بسیار ناراحت بودن      دریغ: افسوس (شبه جمله)      میخ: ابر

قلمرو ادبی:

آفتاب نعمت: تشبیه (نعمت مانند آفتاب گرما بخش و زیباست)      آفتاب نعمت: باهم و یکجا استعاره از طوطی.

آفتاب زیر میخ مانند: کنایه از پوشیده ماندن حقیقتی ارزشمند. / ریش برکندن: کنایه / ریش: مجاز از موی

قلمرو فکری:

مرد بقال بسیار ناراحت بود و پیوسته می گفت: صد دریغ و افسوس که طوطی من دست من رفت

۹- دست من بنگته بودی آن زمان      چون زدم من بر سر آن خوش زبان

قلمرو ادبی:

دستم شکسته بود: کنایه از ناتوان شدن در انجام کاری / خوش زبان: مجاز از طوطی

قلمرو فکری:

ای کاش آن لحظه ای که بر سر طوطی می زدم دستم شکسته می شد و این کار را نمی کردم.

۱۰- مریه های داد هر درویش را      تا بساید نطق مرغ خویش را

قلمرو زبانی:

درویش: فقیر و بیچاره / درویش را: را حرف اضافه / مرغ خویش را: را مفعولی / نطق: سخن / مرغ: طوطی

قلمرو ادبی:

مجاز: مرغ مجاز از طوطی

قلمرو فکری:

به هر درویش و بیچاره ای صدقه می داد تا شاید طوطی دوباره سخن بگوید.

۱۱- بعد سه روز سه شب، حیران وزار      بر دکان بنشته بد، نومیدوار

قلمرو فکری:

بعد از سه روز که متعجب نالان و ناامیدانه در دکان نشسته بود ...

۱۲- می نمود آن مسرغ را هر کون شگفت، تا که باشد کاندرا آید او به گفت

قلمرو زبانی:

شگفت: شکلک در می آورد، کارهای خارق العاده

قلمرو فکری:

برای طوطی کارهای شگفت آمیز نشان می داد تا شاید طوطی سخن بگوید.

۱۳- جوتقی ای سبر برهنه می گذشت با سبر بی مو چو پست طاس و طشت

قلمرو زبانی:

جوتقی: ژنده پوش، درویش

قلمرو ادبی:

تشبیه: سر بی مو مشبه، چو ادات، پشت طاس و طشت: مشبه به / ابهام تناسب (طاس: الف: نوعی ظرف ب: بی مو « که در معنی دوم با کلمه « سر م تناسب دارد و مورد نظر شاعر نیست )

قلمرو فکری:

درویشی با لباس های کهنه و خشن از آن جا عبور می کرد در حالی که سرش از اصلا مو نداشت.

۱۴- طوطی اندر گفت آمد در زمان بانگ بر درویش زد که: «هی، فلان!

قلمرو زبانی:

اندر گفت: به سخن / در زمان: فوراً / بانگ: فریاد / هی: شبه جمله / فلان: فلانی

قلمرو ادبی:

گفت: مجاز از سخن

قلمرو فکری:

طوطی فوراً شروع کرد به سخن گفتن و فریاد زد: ای فلانی با تو هستم ...

۱۵- از چه ای گل، با کلان آیمختی؟ تو مگر از شیشه روغن ریختی؟

قلمرو ادبی:

با کلان آیمختی: کنایه از کچل شدن

قلمرو فکری:

ای آدم بی مو تو چرا کچل شده ای؟ مگر تو هم شیشه های روغن را ریخته ای؟

۱۶- از قیاس خنده آمد خلق را کاو چو خود پنداشت صاحب دلق را

قلمرو زبانی:

قیاس: نتیجه گیری / خلق: مردم / دلق: لباس کهنه / صاحب دلق: درویش

قلمرو ادبی:

جناس: دلق، خلق

قلمرو فکری:

مردم از مقایسه طوطی خندیدند چرا که طوطی تصوّر می کرد آن مرد درویش هم مثل خودش است.

## ۱۷- کار پاکان راقیاس از خود مکیر کر چه ماند در نبشتن شیر و شیر

قلمرو زبانی:

قیاس: مقایسه / نبشتن: نوشتن

قلمرو ادبی:

جناس: شیر و شیر

قلمرو فکری:

کار انسان های پاک را با خودت مقایسه نکن؛ اگر چه این سنجش همانند نوشتن کلمه شیر (در تده) و شیر (شیر نوشیدنی) باشد. (به ظاهر این دو کلمه شبیه هم هستند اما معنایشان متفاوت است)

## ۱۸- جمله حاسم زین سبب گمراه شد کم کسی ز ابدال ه حق، آگاه شد

قلمرو زبانی:

جمله: همه / زین سبب: به این دلیل

قلمرو ادبی:

عالم: مجاز از مردم / ابدال: مردان کامل (ابدال جمع مکسر سه کامه است: بدال، بدل، بدیل)

قلمرو فکری:

همه مردم روی زمین به همین دلیل گمراه شدند و تعداد کمی از انسانها از احوال مردان خدا آگاهی یافتند.

## ۱۹- هر دو کون زنبور خوردند از محس لیک شد ز آن نیش و زین دیگر عسل

قلمرو زبانی:

زنبور عسل: انسان خوب و آگاه / زنبور وحشی: انسان جاهل و ناآگاه

قلمرو فکری:

هر دو گونه زنبور (زنبور عسل، زنبور وحشی) از یک محل تغذیه کردند ولی نتیجه ای متفاوت در پی داشت، گونه ای عسل و گونه دیگر وسیله زهر به وجود آمد.

## ۲۰- هر دو کون آهوی خوردند و آب زین یکی سر کین شد و، زان، منک ناب

قلمرو زبانی:

سرگین: فضله ی چهار پایان / مُشک: ماده خوش بو که از ناف آهو به دست می آید.

قلمرو فکری:

دو گونه آهو از یک نوع گیاه و آب تغذیه کردند اما از یکی فضله و از دیگری ماده بسیار خوشبو حاصل شد.

## ۲۱- هر دو نی خوردند از یک آب بخور این یکی خالی و، آن پر از شکر

قلمرو فکری:

هر دو نی، از یک جا آب خوردند ولی یکی خالی از شکر و دیگری پر از شکر است

## ۲۲- صد هزاران این چنین شباهت بین فرقتان، هفتاد ساله راه بین

قلمرو زبانی:

اشباه: شبهه ماندها، (اشباح: شبّح، سایه ها)

قلمرو ادبی:

اغراق / مصراع دوم: کنایه از تفاوت بسیار داشتن

قلمرو فکری:

هزاران گونه مثال این چنینی وجود دارد که در ظاهر یکی بوده و میان آن ها فرق بسیار وجود دارد.

## ۲۳- چون بسی ابلیس آدم روی هست پس به هر دستی نشاید داد دست.

قلمرو ادبی: جناس: دست، هست

قلمرو فکری:

به دلیل آن که شیاطینی با چهره آدمی وجود دارند؛ بنابراین نباید با هر کسی دوستی کرد.

ابلیس آدم روی: کسی که باطن پاکی ندارد اما در ظاهر خود را آدم خوبی نشان می دهد.

متن معنوی، دقراول، مولوی

### کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی:

۱- معادل معنایی واژگان زیر را از متن درس بیابید:

ابر (میخ) آسوده (فارغ) چیره دست (حافق) مردان کامل (امثال)

۲- در باره کاربرد کلمه «را» در بیت زیر، توضیح دهید:

بیه می داد هر درویش را تا بید نطق مرغ خویش را

مصراع اول: به (حرف اضافه) مصراع دوم (نشانه مفعول)

۳- در باره تحوّل معنایی کلمه «سوداگران» توضیح دهید.

سوداگران در قدیم به معنی مشتریان و خریدار و فروشنده بوده است و در زمانی تا جبران با بهره مثبت؛ اما امروزه بیشتر جنبه منفی به خود پیدا کرده است.

۴- پسوند «وش» در کلمه «خواجه وش» به چه معناست؟ دو واژه دیگر که این پسوند را دارا باشند، بنویسید.

مثل و مانند / موش، پریش

قلمرو ادبی:

۱- کنایه ها را در بیت هشتم ( ریش برمی کند... ) بیابید و مفهوم آن ها را بنویسید.

ریش کندن : ناراحت شدن / آفتاب زیر میخ ماندن : پوشیده ماندن حقیقتی ارزشمند

۲- مؤثرترین شیوه ای که مولوی در « شومی معنوی » از آن بهره می گیرد « تمثیل » است. تمثیل به معنای « تشبیه کردن » و « مثل آوردن »

است و در اصطلاح ادبی ، آن است که شاعر یا نویسنده برای تأیید و تأکید بر سخن خویش ، حکایت ، داستان یا نمونه و مثالی را بیان کند تا مفاهیم ذهنی خود را آسانتر به خواننده انتقال دهد.

اکنون ارتباط محتوای این درس را با تمثیل به کار گرفته شده ، توضیح دهید.

۳- در بیت ششم درس ، کلمات « چرب » و « ضرب » در یک حرف اختلاف دارند و آرایه « جناس ناهمسان » ( ناقص ) را در بر دارند. کلماتی نظیر « روان » ( روح ) و روان ( جاری ) که جز معنی، هیچ گونه تفاوتی از دید آوایی و نوشتاری با هم ندارند، « جناس همسان » ( تام ) را پدید می آورند؛ مثال:

« گلاب است کوی بی جویش روان / می شاد کرد به بویش روان » فردوسی

روان / روان : جناس همسان / جو / بو : جناس ناهمسان

از متن درس ، نمونه ای برای انواع جناس بیابید. خلق، دلق / دست، است / زبان، زمان / شیر، شیر  
قلمرو فکری :

۱- بیت زیر ، بر چه مفهومی تأکید دارد؟

- هر دو نی خوردند از یک آبخور / این یکی خالی و آن پر از شکر

- دست کان لرزان بود از ارتعاش / وانکه دستی تو بلرزان ز جاش

- هر دو جنبش آفریده حق، شناس / لیک، نتوان کرد این، با آن قیاس

انسان باطن همی یکسان دارند اما یکی مرد خدایی است و دیگری نیست. از ظاهر نباید تفاوت کرد

۲- با توجه به بیت « جمله عالم زین سبب گمراه شد / کم کسی ز ابدال حق آگاه شد » :

الف) مقصود از « ابدال » چه کسانی است؟ مردان خدا

ب) از نظر شاعر، علت گمراهی جمله عالم چیست؟ چون مردان حق را نمی شناسند

۳- مولوی در بیت زیر ، آدمی را از چه چیزی بر حذر می دارد؟

« چون بسی ابلیس آدم روی هست / پس به هر دستی نشاید داد دست »  
به ظاهر انسان را نباید فریفته شد

## گنج حکمت

### ای رفیق

روزی حضرت صبی روح الله می گذشت. اهل باوی دچار شد و از حضرت صبی سخنی پرسید؛ بر سبیل تطف جواش باز داد و آن شخص مستم نداشت و آغاز عبده و سخاوت نهاد. چندان که او نفسین می کرد، صبی تحسین می نمود. عزیز بدان جا رسید؛ گفت: «ای روح الله، چرا زبون این ناکس شده ای و هر چند او قهر می کند، تو لطف می فرمایی و با آن که او جور و جفا پیش می برد، تو مهر و وفایش می نمایی؟»

صبی گفت: «ای رفیق، کل اناء یترشح بما فیہ، از کوزه همان برون تراود که در اوست؛ از او آن صفت می زاید و از من این صورت می آید. من از وی در غضب نمی شوم و او از من صاحب ادب می شود. من از حسن او جاهل نمی گردم و او از حنق و خوی من عاقل می گردد».

### اخلاق محنی، حسین واعظ کاشفی

#### قلمرو زبانی:

بر سبیل تطف: با نرمی و مهربانی / دچار شد: روبه رو شد / سفاهت: بی خردی  
زبون: خوار، ناتوان / قهر: خشم / جور و جفا: ستم (ترادف) /  
کل اناء یترشح بما فیہ: از هر ظرفی، آنچه که در درون اوست، ترشح می کند

#### قلمرو فکری:

آن شخص مسلم نداشت: آن شخص باور نکرد  
آغاز عربده و سفاهت نهاد: بانگ و فریاد و بی خردی آغاز کرد  
چرا زبون این ناکس شده ای و هر چند او قهر می کند، تو لطف می فرمایی: چرا در برابر این مرد نالایق و پست که درشتی و ستم می کند، ناتوان گشته ای و ملایمت نشان می دهی؟  
از کوزه همان برون تراود که در اوست:

و آن کس که نکو گفت مرا خود نیکوست      آن کس که بدم گفت بدی سیرت اوست  
از کوزه همان برون تراود که در اوست      حال متکلم از کلامش پیداست